

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دوکتور محمد اکبر یوسفی

۳۱ می ۲۰۱۲

یادداشت های مقدماتی در باره فرهنگ هزاره!

(بخش چهارم)

صرفنظر از آنکه اینجا و آنجا می توان افرادی را دید و شنید که بنابر انگیزه های مختلف، در ضدیت با کوچی ها، می کوشند تا برادران هزاره ما را علیه آنها تحریک نمایند، که گویا «سرزمین» آنها را اشغال نموده باشند. انگیزه های چنین افراد ممکن عاری از امراض مزمن «نژاد پرستی» و سایر بد بینی ها، به شمول تعصب لسانی و یا مذهبی، نباشد. جای بحث نیست که در قلمرو هر دولت، رژیم های حاکم، صلاحیت قانونی دارند تا زمین های مورد استفاده و جنگلات را، بر طبق قوانین جاری، از طریق قید نمودن در اسناد ملکیت، به حیث دارائی غیر منقول به اتباع ببخشند، و به حیث ملکیت شخصی هر تبعه خود بشناسد. متباقی مساحت ها، به نام ملکیت دولت، یا ملکیت عامه محسوب می گردد. فقط در صلاحیت دولت هاست، تا در صورت لزوم، در مورد نحوه استعمال قسمتی از قلمرو تصمیم اتخاذ نماید و اوامر، مطابق نظم و اداره جامعه صادر نماید. کوچی ها در جامعه افغانستان و تاریخ کهن آن، که حیات دشواری را انتخاب نموده اند، در حیات اقتصادی افغانستان نقش برجسته ایفاء می نمایند.

برای معلومات اضافی، یعنی تا حدی ممکن خارج از موضوع تلقی گردد، اما از آنجائی که به حیات و نقش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کوچی ها، و اهمیت تربیه حیوانات «سبک پا» که در این کشور از زمانه های دور، یعنی اولین گروپ های طوائف آریائی نیز ارتباط می گیرد، بی ربط نمی دانم. در اینجا فقط بر ارزیابی های خارجی ها تماس می گیرم. دانشمند معروف اقتصاد المان فدرال، «ویلی کروس» متوفی، که در پوهنتون بوخوم المان نیز تدریس می نموده است، و در مورد طرق انکشاف اقتصادی جوامع، از دانش سنگین برخوردار بوده است، تربیه حیوانات به طرز کوچی را برای اجتماع افغانستان خیلی مهم و ضروری خوانده است.

بنابر خصوصیات سطح و اقلیم این قلمرو، به خصوص کوه ها و تپه ها و روئیدن علوفه های مختلف در بین سنگ ها و لاج ها، که برای حیوانات سبک پا قابل رسیدگی بوده است، خیلی ها حیاتی می باشد، چریدن این علوفه ها را برای روئیدن دوباره، مهم دانسته است. سردی شدید زمستان را هم نباید از نظر دور داشت. بی ربط نیست که در دره ها و کوه های این کشور، من جمله در مناطق مرکزی افغانستان، در دامنه های، سلسله کوه های هندوکش، کوه بابا،

سفید کوه و سیاه کوه و سپین غر در جنوب شرق و کوه های ارغستان در جنوب افغانستان، آن شیوه زندگی و کار ادامه یافته است. طوری که کوچی ها و نیمه کوچی ها، با حیوانات آنها در فصل زمستان در مناطق هموار و گرمتر به سر می برند، در آغاز فصل بهار، به سوی مناطق مرکزی و سطوح مرتفع کوچ می کنند، و در چرا گاه های آن ساحات، در فصل معین مستقر می گردند.

حال این گروه «دنمارکی»، طوریکه در بخش سوم تذکر رفت، همچنان در باره کوچی ها، از زبان باشندگان محل نیز نوشته اند. در بخش قبلی گفته اند، که «هزارجات» تجرید شده قدیمی را، همین کوچی ها، با ماحول خارج آن باز نموده اند. در جایی می خوانیم: «بعد وضع جدیدی در هزارجات پدیدار گردید، که در زندگی هزاره ها تغییرات قابل ملاحظه به راه افتاده است؛ کوچی ها به زودی محلات تابستان را شناختند» و با شیوه های تطابق با محیط نیز



Fig. 10. Hazara woman of Shahristan clad in the, now very seldom seen, old Hazara dress; Remarkable are the long sleeves and the head dress, a piece of cloth folded up, which together with the physical features, give her a very "Mongolian" appearance. (July 1954 by K. F.).

آشنائی حاصل نمودند. آنها به زودی دیدند که در آنجا «ساحات دست نخوردنی» تجارت وجود دارد. بناءً از همان محلات اقامت تابستانی، یا «کمپ تابستانی» به تسریع تجارت در تمام مناطق هزارجات و ساحات «ایماق» ها فعال گردیده اند.

قرار اظهارات محققان در همین رساله: «حیوانات می خریدند، مسکه را تصفیه می نمودند و قالین ها» را می بردند، بالمقابل «لباس و یا پوشاک، پایبوش، بوره (شکر) و چای و غیره»، می آوردند که «به یقین سهولتی را در زندگی هزاره به وجود می آوردند، در عین حال برخی از خصوصیات

کلتوری آنها از استعمال خارج گردید. بدین معنی، که لباس های قدیمی هزاره کاملاً ناپدید گردید.»

نمونه لباس زنانه را که در تصویر دست چپ مشاهده می نمائید، یک خانم هزاره را در شهرستان نشان می دهد. که در ماه جولای ۱۹۵۴ عکاسی شده است.

وضعیت جدیدی که از دید این گزارشگران دنمارکی، در هزارجات به وجود می آید، فرصتی مساعد می گردد که هزاره ها، خارج از هزارجات بروند، از آنزمان به بعد، مسکن گزینی روز افزون هزاره ها، در شهر ها (به عنوان مثال در چنداول کابل، که با قزلباش ها (۱) یکجا شدند)، به راه می افتد. جایی که به حیث مزدوران معمولی به کار مشغول می گردیدند. موازی با آن، همچنان مهاجرت فصلی آغاز گردیده است. بسیاری از افراد مجرد هزاره و همچنان تمام فامیل در فصل زمستان به کابل می رفتند، کار معمولی و فصلی در مناطقی با هوای معتدل تر (۲) جست و جو می نمودند. این تماس پدیده های جدید زیادی را در زندگی هزاره ها با خود آورد. اعمار مسکن و خانه به تدریج آهسته آهسته تغییر یافت. کوره های خشت پزی، برای خشت پخته پدید آمد. بیشتر از آن برخی از نباتات مفید غیر عنعنه ئی، (چون «کچالو») نیز راه ترویج را در پیش گرفت.

همین گزارشگران دنمارکی، همچنان می نویسند که «تماس بین کوچی ها و مسکونین دائمی، اغلباً یک رویداد دشوار بوده است، لیکن هزارجات ساحات وسیعی را داراست که برای هردو گروه کفایت می کند. همکاری ها انکشاف می نموده است، نه تنها در تجارت، بلکه در موضوعات دیگر توسعه یافته است. هزاره ها برای کوچی ها، ضروریات چون جوال برای انتقال اموال و همچنان «گلیم» یا «کلیم» و غیره می بافتند. (لیکن نه پارچه های خیمه

یا غژدی). در عین زمان، قیچی نمودن پشم گوسفند های آنها را انجام می داده اند، که در بدل این کار اجوره دریافت می داشته اند.

از آنجائی که، بر حسب برداشت متخصصان دنمارکی، کوچی ها «سرمایه دار» بوده اند، برای هزاره ها، قرضه می داده اند، در بدل آن زمین های آنها را به عنوان تضمین می گرفته اند. با دوباره پرداخت قرضه، زمین واپس در ملکیت مالک اصلی قرار می گرفت. با استفاده از سیستم «اجاره» («ejara») هزاره زمین خود را کشت می نمود، هر زمانی که قرضه دوباره به قرض دهنده پرداخته می شد، در آنصورت مالک کامل زمین خود می گردید. حالاتی هم وجود می داشته است که هزاره مقیم، در وقت معین که عمدتاً حین بازگشت کوچی ها، از مقر زمستانی آنها می بوده است، توان دوباره پرداخت را نمی داشته است، پس مجبور بوده اند دوباره به حیث اجارگر باقی بمانند. وقتی بر حجم قرضه افزایش به عمل می آید، به تدریج زمین خود را از دست می دهد. نویسنده از وقوع چنین حالات در هزارجات، دراین سالها، به وفرت نام می برد.

در عین حال همین محققین تذکر می دهند که «با وجود همه اینگونه روابط، ترکیب مخلوط جمعیت، یا اختلاط و امتزاج بین آنها صورت نگرفته است». از نظر آنها «ملاقات بین دو ملت (nations) کاملاً سالم، باکلتور و زبان است» (توجه: درینجا اصطلاح ملت یا (nation)، از جانب این نویسنده ها درست استعمال نگردیده است. درینجا اصلاً کلمه «ایتنی» مفهوم دقیق آن است، نه ملت یا (nation). (ص، ۲۱).

در رابطه با ارتباطات کوچی ها هزاره ها، گزارشگران می نویسند، که تعداد کمی از هزاره ها، «زبان پشتو» را آموخته اند، زبان «پارسی»ی که برای کوچی ها، معلوم است، آن را «هزارگی» یاد می کنند. در عین زمان تأکید

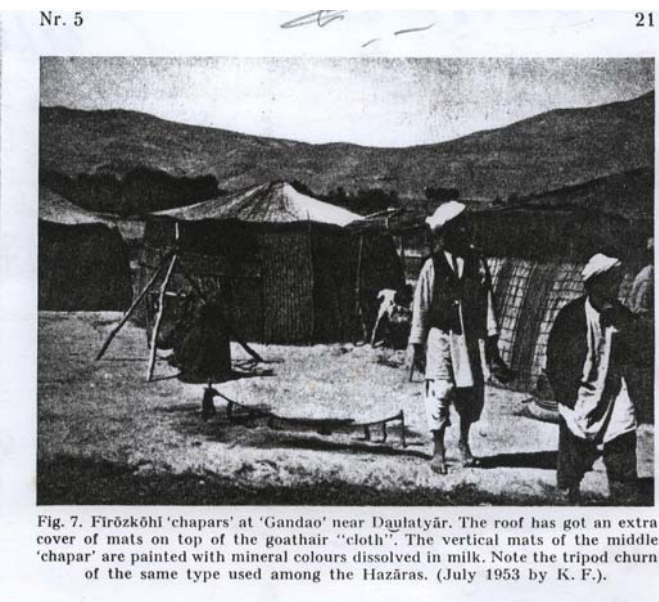


Fig. 7. Firōzkōhi 'chaps' at 'Gandao' near Daulatyār. The roof has got an extra cover of mats on top of the goat hair 'cloth'. The vertical mats of the middle 'chapar' are painted with mineral colours dissolved in milk. Note the tripod churn of the same type used among the Hazāras. (July 1953 by K. F.).

ورزیده می گویند، «آنچه که در هزارجات جریان دارد، یکی ازپروسه های جالب در افغانستان محسوب می گردد» که از قول آنها «لازم است، تا با دقت کامل و به منظور اهداف علمی به پیش برده شود». (ص، ۲۲)

در بخش های قبلی هم، تصاویر سیاه و سفید که کیفیت عالی نداشته است، جهت تجسم، شیوه های مختلف زندگی، دهاتی ها و نیمه کوچی های این همه اقوام و «ایتنی ها» را در محلات مختلف، به خصوص در مناطق مرکزی هزارجات، غور و یا قطغن و دوشی وغیره، نشان دادیم دراین تصویر هم، شما

طرز زندگی مردم «فیروز کوهی» را مشاهده می نمائید:

حکومت قومی:

تحت این عنوان محققین می نویسند که «در زمانه های قدیم، هزارجات توسط رؤسای قباایل یا سالار ها اداره می شده است. بعضی از آنها را درست پادشاهان محلی می نامیده اند. قدرت آنها که متغیر بوده، معمولاً بر اساس تعداد اسب سوارانی که تحت فرماندهی آنها بوده اند، تخمین می گردیده است. قدرتمند ترین آنها را از جمله در یکاولنگ،

واقع در شمال «دایزنگی»، یاد نموده اند، که بنام «ایل – خان» (il-khan)، یاد نموده اند. او را به نام سرکرده «ولس» یا «اولس» (ulus)، قوم یا جمعیت یاد می نموده اند، که گویا ۲۰۰۰ سوار تحت فرماندهی خود داشته است. پادشاهان دیگر را فقط «خان» (khan) یا «میر» (mir)، یاد کرده اند، که گویا از حمایت ۱۰۰۰ سوار برخوردار بوده اند. لقب «بیگ» (beg) هم معمول بوده، ولی موقف با اهمیت کمتر، داشته اند. معمولاً این لقب را به پسران و وابستگان «خان» و «میر» منسوب می داشته اند. یک دهقان کهن سال این لقب را کم ارزش توضیح نموده، گفته است: «در روز های قدیم هر یک، یک «بیگ» بوده است.» (همانجا)

به ادامه، مبتنی بر حکایات باشندگان می نویسند که «خان» و «میر» دارای تکیه گاه در بین سیستم قومی بوده اند، لیکن موقف آنها را «عننه ئی» و یا «میرائی» بیان داشته اند. اینها تنها سخنگوی قوم خود نبوده اند. «پالیسی» خصوصی و مصروفیت آنها، اکثراً تدارک و اداره جنگ هائی را که در هزارجات رخ می داده است، در بر داشته است. این جنگ اکثراً در نتیجه خصومت ها و رقابتها، بین «خان ها» به وقوع می پیوسته است. دشمنی و انتقام جوئی خونی در بین مردم عادی، آنطوری که تا اکنون در بین پشتون ها موجود است، وجود نداشته است.

گزارشگران از موجودیت این نوع سیستم «فیودالی» بدون شک در زمانه های قدیم یاد نموده اند. در زمانه های گذشته، چنین ریشه های خطوط خان خانی و ایجاد هویت های مستقل حکایت گردیده است. (تصویر ذیل، یک باغ را در شهرستان نشان می دهد.)

Nr. 5

23



Fig. 8. Square mud hut ('kota') with flat branch roof and an attached branch sun-shelter supported by poles in front of the 'kota'. This hut is erected on a fallow field and is used as a summer habitation; beside it are seen two movable "wattled" branch "huts" ('aghil') for the sheep and goats. (Bāgh, Shahrīstān, July 1954 by K. F.).

مشابه به اقوام و سلسله دودمان های دیگر، همین محققین می نویسند، «خان ها» برای حفظ موقف سیاسی فامیل های آنها، ما فوق مردم عوام، همواره ازدواج ها، بین فامیل های «خان ها» صورت می گرفته است. چنین رسم در قرون وسطی در اروپا نیز

مروج بوده است. زیرا در آن زمان هم، جوامع به گروپ های مختلف تقسیم یافته بودند. کسی که در یک گروپ تولد می شد، تا زمان تسلط آن سیستم، در همان گروپ منسوب می ماند. همینگونه، تقسیمبندی «کاستها» در هند امروزی و یا تا حد زیاد، «شیخ» های عرب، با این سلسله «خانی» شباهت نشان می دهند.

در باره شدت و قدرت این سلسله خانی حکایت نموده اند، که اگر کدام خان پسر نمی داشت، کلانسال ترین دختر او، فرماندهی را به دوش می داشت و لقب «آغا» (agha) بوی تفویض گردیده، با یک فرد عادی قوم خود ازدواج می کرد.

به ادامه می نویسند که: «یک سیستم سیاسی بدینگونه، در حقیقت در آغاز یک مرحله بلند تری از انکشاف شناخته می شود. این نمونه ها در جاغوری به مشاهده می رسد، جایی که یک پادشاهی کوچک، با اداره و یک اردوی منظم و غیره بروز نمود.» (همانجا)

همین منبع مدعی شده است، که «جاغوری» کم و بیش، رسماً از طرف امیر شیر علی خان (۱۸۶۳ - ۱۸۷۹) به رسمیت شناخته شده بود، که به سرکره آن لقب سردار («شهزاده») داده بود.

گفته می شود، زمانی که امیر عبدالرحمن خان، هزارجات را فتح می کند، اشد ضرورت محسوس بوده است، تا سردهسته های قدیم محلی را تحت کنترل آورده از نفوذ آنها بکاهد، قبل از این که اداره مستقل را برای محلات گذشته برقرار نماید. لیکن تأکید به عمل آمده است، که کار ساده نبوده است، تا یک سیستم عنعنه ئی قومی کاملاً سرنگون گردد. این هم عملی نشد. همین شاهدان می نویسند که همان فامیل های «خان ها»، تا هنوز، همانند سابق که اداره را در دست داشته اند، با قدرت هستند. زیرا ثروت و احترام آنها هنوز هم برای آنها بهرمنده، بوده است. اما حال بیشتر همدست حکومت اند و به حیث سخنگویان اقوام خود، نقش دارند.

بزرگترین تغییرات در رأس سیستم قومی در دهات به وجود آمد، جایی که اداره ده به پیمانۀ وسیع تغییر نیافته است. در آن محلات هنوز ریشسفیدان (H, 'jspi-rish') رهبران دهات اند، اغلباً هم بعضی «دروغا؟» ('darugha') یا اسپقال؟ (aspaqal)، و یا «اپسقال» (apsaqal) (T. aq.saqal = whitebeard)، موسفید، می نامند. لیکن حال چون با حکومت در ارتباط اند، از آنها به عنوان ارباب (arbab's) یاد می کنند. بسیاری از دهات، بر اساس همین منبع، از «ارباب»، به نام «ملک» نیز نام می برند. نویسنده همچنان از زبان مردم تذکر می دهد، که ادارات و تأسیسات جدید، نام قدیم «خان» را به این القاب عوض نموده اند. این القاب هم برای سران منطقه ئی و هم برای شاخه های قسمی اقوام یاد می کردند. این هر دو را علایمی به خاطر محو سیستم قومی سابق تلقی می نمایند و بدین ترتیب تعویضی است، برای تقسیمات منطقه ئی. (ص. ۲۴)

بر اساس همین منبع، این حالت زیاده تر در «بیسود» و «دایزنگی» محسوس است، جایی که، باشندگان دهات نه تنها، از اقوام قسمی و تحت قومی را تشکیل می دهند، بلکه اقوام مختلف در این ساحات نیز به سر می برند. بر حسب مطالعاتی که انجام داده اند، نامها زیاده تر از اقوام قسمی یا شاخه های تحتانی اقوام تشکیل یافته اند. سازماندهی قومی، امروز به بهترین شیوه در «جاغوری» محفوظ نگهداشته شده است. در آنجا کروپ ها با ریشه های نسبی یا منشاء و تقسیمبندی آنها، کاملاً، تا الحال مطابقت می نماید. گزارش می یابد که پروسۀ جاری که به پیش برده می شود، نه تنها تغییرات عملی سیاسی را در بر دارد، بلکه از نگاه «فیزیولوژیکی» نیز مطرح بوده است، که بر مبنای آن، توجه به احساس و مسؤولیت های قومی نیز در نظر گرفته می شود. نقیصه در حاد بودن آن به تدریج به احساس عنعنۀ ئی مبدل می گردد.

(۱) - «چنداول محلی است در شهر کابل؛ این نام اساساً با سازمان نظامی قزلباشی ها («پارسی های»، ترک نژاد، که با نادر شاه افشار آمده بودند)، بر اساس «شتاینگاس» (Steingass) (۱۹۴۷، ص، ۴۰۰)، «دنبالۀ یک اردو» یا «پیروان اردوگاه»؛ («ایلفنستون»، ۱۸۴۲، I، ص ۴۱۹)، با کلمۀ «پیشقراول» و «پیشتان» توضیح می نماید.

(۲) - «این معلومات را از بسیاری هزاره ها، که در مطابقت با یکدیگر بوده است، به دست آورده ام. لیکن نه مسکن گزینی در محلات و نه مهاجرت فصلی، سیمای نو نبوده است. بلکه از همان آغاز فتح باید وجود داشته بوده

باشد. «ایلفنستون» (II، ۱۸۴۲، ص، ۲۱۳) می نویسد: «تعداد زیادی «هزاوریه» (Hazaurehs) در کابل (Caubul) در کابل موجود اند؛ پنجصد آن در گارد پادشاه شامل اند. متباقی، نان خود را از راه مزدوری به دست می آورند. بسیاری از آنها به بار کشتی مشغول اند. «برنس» (Burnes) (۱۸۴۲، ص. ۲۳۱) گفته است: «تمام کار های سخت و مزدوری ها در کابل (Cabool)، توسط هزاره ها انجام می یابد، بعضی از آنها غلام و بعضی هم آزاد اند. در فصل زمستان کمتر از هزار نیستند که در شهر اقامت دارند، که زندگی خود را از مدرک مزد پاکسازی برف بام ها، و کار حمالی تمویل می نمایند.» این خط آخری تا امروز باقی مانده است.

ادامه دارد...

25.05.2012